

## آشنایی با دفتر نخست داستان ایران بر بنیاد گفتارهای ایرانی (و چند پاره درباره روش شناسی پژوهشهای فریدون جنیدی)

علی رضا حیدری

فریدون جنیدی استاد زبان های پهلوی و اوستایی و شاهنامه پژوهی است برجسته. به عشق ایران می نویسد و به عشق ایران فرهنگی زندگی می کند. شادیش به شادی ایرانیان گره خورده و غمش غم تلخ شکست ها و دردها و بیدادهایی است که بر ایرانیان روان شده است. چیزی که در همه نوشته های او برجسته است شهود و ذوق همراه با دانش است، شهود و ذوقی که بوسعید با آن دید؛ و دانشی که پور سینا با آن دانست؛ او به همان راهی می رود که در پیشگفتارش بر "عرفان ایرانی و جهان بینی سیستمی" نوشته پرفسور فرشاد، بدان پرداخته است (بینش با دانش علم با شهود). اکنون سخن از یکی از برجسته ترین آثار است که بزودی چاپ می شود "داستان ایران بر بنیاد گفتارهای ایرانی" که اگر شاهنامه فردوسی درخت پرشکوه دانش نیاکان است، داستان ایران برآستی بر پر بار این درخت تناور ریشه در زروان دوانده است. و اما داستان ایران... خواننده هنگامی که به فرگرد پنجم از دفتر نخست این نامه می رسد بی درنگ به واژه کیومرث که نام این فرگرد است برمی خورد و اگر نامه سال ۱۳۵۸ خورشیدی فریدون جنیدی (زندگی و مهاجرت نژاد آریا بر اساس روایات ایرانی) را پیشتر خوانده باشد، در می یابد که وی نه تنها از اندیشه های نوین و شگفتش درباره رازگشایی داستان زندگی نیاکان دست برنداشته، که پس از گذشت ۳۴ سال، و نوشتن زروان سنجش زمان در ایران باستان (۱۳۵۹)، نامه پهلوانی (۱۳۶۰) نخستین خود آموز دبیره و زبان پهلوی به فارسی (جز نامه چاپ سنگی روانشاد آبراهامیان که به دست ایرانیان آنگونه که باید نرسید و برآستی یک خود آموز بر پایه بنیادهای نامه های آموزشی نبود)، فضل بن شادان نیشابوری و نبرد اندیشه ها در ایران پس از اسلام (۱۳۵۹)، زمینه شناخت موسیقی ایرانی (۱۳۶۱)، کارنامه ابن سینا (۱۳۶۰)، نقش جانوران در سخن سعدی (۱۳۶۸)، دوره یازده جلدی داستانهای رستم پهلوان (برگردان به گفتار فارسی و گزارش سروده فردوسی از داستانهای رستم از زایش تا مرگ در سال ۱۳۷۶)، [حقوق بشر در جهان امروز و] حقوق جهان در ایران باستان (۱۳۷۸)، گسترده ترین فرهنگ هزارشاهای دبیره پهلوی (۱۳۸۵)، ویرایش شاهنامه و پیشگفتاری بر ویرایش شاهنامه فردوسی در ۶ دفتر (۱۳۸۷)، ویرایش و یاری و نگارش پیشگفتار در نخستین فرهنگ واژه های اوستایی به زبان فارسی نوشته احسان بهرامی (۱۳۶۹)، و نگارش پژوهشهای گوناگون در باره ایران و چاپ و ویرایش و نگارش پیشگفتار بر پیرامون یکسده دفتر از نوشته های دیگر پژوهشگران درباره ایران در بنیاد نیشابور، برگزاری سخنرانی های و انجمن های آموزشی در ایران و برخی جایهای جهان، ۵۵ سال آموزگاری و ۳۲ سال آموزش زبان پهلوی، زبان اوستایی و شاهنامه خوانی، و به بار آمدن شاگردانش تا جایگاه استادی چون: استاد پارسا دانشمند، دکتر مرجان و مستان الهی (دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات تهران)، دکتر سالومه غلامی (بهشتی) (استاد دانشگاه فرانکفورت آلمان)، دکتر علی شهیدی (دانشگاه تهران)، دکتر آزاده احسانی (دانشگاه پونای هند و دانشگاه کونکوردیای کانادا)، محمدرضا شادمانی (دانشگاه تهران)، نسرین فروتن، مینا صالحی (دانشگاه علامه طباطبایی) و ... و همنشینی و همکاری متقابل علمی و دوستانه با استادان بزرگی چون پرفسور گرد گروپ (باستان شناس)، پرفسور مانوئل بربریان (برترین لرزه شناس جهانی و یکی از برترین زمین شناسان جهان)، پرفسور استفان پانوسی (فیلسوف و زبان شناس)، دکتر غلامرضا سلیم (استاد تاریخ)، دکتر مهدی فرشاد (مهندس معماری و سازه)، استاد حسین شهیدی

مازندرانی (شاهنامه پژوه و جغرافی دان)، پرفسور عاصمی رئیس آکادمی علوم تاجیکستان، استاد محمدجان شکوری استاد برتر فرهنگی تاجیکستان، پرفسور صفر عبدالله (استاد ادب فارسی)، دکتر حسین نخعی (آذران) (زبان‌شناس)، دکتر یوسف مجید زاده (باستان‌شناس)، دکتر منصور سجادی (باستان‌شناس)، دکتر جهان‌شاه درخشانی (پژوهشگر تاریخ کهن ایران)، دکتر ایرج وامقی (زبان‌شناس) و ... ، دریافت سپاس نامه و نامه درخواست استادی در دانشگاهها از جایهای گوناگون (چون دریافت دیپلم افتخار از موسسه کامای هند و سپاس نامه از دانشگاه گراتس اتریش پس از چاپ نوشته فریدون جنیدی در شماره ۴۶ Crazer linguistische studien, Herbst ۱۹۹۶ که برآستی ترجمه آلمانی پیوست دفتر چهارم نامه فرهنگ ایران (واژه نامه رومانو، شیرعلی تهرانی نژاد، با پیشگفتار، یادداشتها، ویرایش و یاوری فریدون جنیدی ۱۳۷۰) بود، و درخواست پرفسور درمه از ایشان برای آموزش زبان پهلوی به شیوه نامه پهلوانی (۱۳۶۰) در کشور ایتالیا و... پس از گذشت ۳۴ سال و رویدادهای گوناگون، او همچنان بر باورهایش در باره داستان نیاکان پای می فشارد و اکنون، بر کوشش بی ایستایی اش را جوانان و جویندگان فرهنگ ایرانی در بهار ۹۲ با شکوفه درختان تناور باغ ایران، خوراک مغز دانشی شان می کنند. از فرگرد پنجم که با زنده میرا کیومرث آغاز می شود تا فرگرد یازدهم که داستان پیرامون مس درخشان و درفش کاویان و روایی نهاد نو در جهان و پیروزی فریدون بر اژدها و خاموشی دماوند البرز و البروز گرجستان است، برآستی چند برابر و روز آمد شده نامه ۱۳۵۸ زندگی و مهاجرت... است. داستان ورم (سرما) های چهارگانه زمین از کیومرث نخست مرد تا هنگام غار سیاه و فرواک و خانه خوب و تهمورث و همزاد خورشید و کوچ های آریاییان به سوی گرما و سرما و یورش میانرودانیان و جنبش آتشفشان ها و ستم هزار ساله «بوری» و کشتارهای خونین «آپتینیان» بدست بابلیان و بیداری و مهر و پدرسالاری و شکست اژدها و در بند شدن «بیورسپ» در گنبد گیتی، بخش هایی از فرگرد ۵ تا پایان دفتر نخست داستان ایران بر بنیاد گفتارهای ایرانی نوشته فریدون جنیدی است که با برداشت شگفت از رج های شاهنامه همراه است و همگونی و هم آوایی دانشهای زمین شناسی و باستان شناسی و زیست شناسی و زبان شناسی و مردم شناسی و ... با یافته های نویسنده، ژرفی اندیشه و گستره پژوهش وی را نشان می دهد. جز آن، فرگرد نخست تا پنجم داستان ایران، خود پژوهش دریای دانش نیاکان است که بر خامه فریدون جنیدی روان شد. بسیاری از بخشهای این ۴ فرگرد نخستین، با بهره گیری از نامه های باستانی آریاییان چون اوستا و نوشته های پسین ایرانیان چون نوشته های پهلوی و نوشته های ایرانیان پس از اسلام چون نامه های اخوان الصفا و ابوریحان و عزالدین نسفی و... نیز نگرش به شاهنامه نوشته شده است. پس؛

«چون چنین یاد کردیم با فرخندگی بجهان شاهنامه، اندر می شویم شگفتی گفتار فردوسی در آفرینش جهان در این سخنان نهان است:

از آغاز باید که دانی درست سرمایه گوهرا ن نخست  
 که یزدان ز ناچیز چیز آفرید بدان تا توانایی آید پدید  
 توانایی در سخن فردوسی، همانست که امروز بدان «انرژی» می گویند.

از آن، یا از توانایی که پدیدار شده بود، مایه، یا «ماده» پدید آمد، و چنانکه می دانیم دانش امروز، جهان را بر آمده از دو بهر توان (انرژی) و ماده میدانند، چنانکه شاید که گاه، ماده به توان دگرگون گردد، و گاه توان به ماده، اما در همه گاه، برآیند آنها در جهان با یکدیگر برابر است» (بخشی از داستان ایران بر بنیاد گفتارهای ایرانی، فرگرد چهارم، در نخست - سرزمین ها)

نگارنده داستان ایران بر بنیاد گفتارهای ایرانی، شاهنامه فردوسی و نوشته های کهن ایرانی چون اوستا، نوشته های پهلوی و برخی نوشته های فارسی و تازی پیش و پس از فردوسی را بن مایه پژوهش نهاده و یافته های خود را با یافته های دانش های

تازه چون زمین شناسی و باستان شناسی نوین برابری نهد و درست در همین جا است که شگفتی خواننده برانگیخته می شود:

«وندیاد، جایگاه ایرانویج را چنین می نماید:

«من اهورامزدا، در بهترین جایگاهها و شهرها که آفریدم، نخست ایرانویج است که دارنده رود و دابیتی است، و اهریمن تباہ کننده... در آن سرمای دیو داده پدیدار کرد، آنجا ده ماه زمستان است و دو ماه تابستان، و در آن دو ماه، آب سرد است، زمین سرد است، گیاه سرد است»

و مینوی خرد چنین داوری می کند:

«زمستان دیو، بر ایرانویج چیره تر، و از دین پیدا است که در ایرانویج، ده ماه زمین سرد و آب سرد، و گیاه سرد است و پتیاره زمستان بر آن»

بند چهاردهم مهر یشت، کرده چهار، از میهن آریاییان چنین یاد میکند:

«آنجا که شهریاران دلیر، نیروهای بسیار سازند، آنجا که کوههای بلند و چراگاههای بسیار و خوراک برای چارپایان دارد، آنجا که دریاهاى ژرف پر آب هست، آنجا که رودهای پهن نواتاک (که بتوان کشتی در آن راند) با خیل آبخیزهای خروشان، که بسنگ خارا و کوه خورده بسوی مرو، هرات، بسوی سغد و خوارزم شتابد»

همه گفتارهای یاد شده بخوبی نشان می دهند که ایرانویج همان تاجیکستان امروز سمرقند، بخارا، مرو و بخشی از بالای افغانستان امروز است، و رودهای پر آب پهن آن، آمودریا و سیردریا است که در آغاز، بر سنگ و کوه می کوبند، و چون بدشت میرسند و به دریای خوارزم نزدیک می شوند، کشتیها در آن روان میگردد!

اکنون زمان آن می رسد که نشان نخستین سرزمینها را که برای پرورش نژاد مردمان نخستین و جانوران آماده شد از دانش امروز زمین شناسی باز جوییم:

«برای آنکه نگاره ای از جلگه یخزده داشته باشید، می توانید سرزمینی مانده آن، که سرزمین یخزده اپاختری امروز باشد، در گمان آورید:

جنگلها در کناره های اپاختری قاره، بگونه دسته های پراکنده از درختان کوتاه هستند. پس از آن درختان کوتاه نیز دیده نمی شوند، و جلگه ای بی درخت، سپید، و هموار تا کرانه های دور گسترده می شود. جلگه یخزده دو هنگام بیشتر ندارد، زمستان؛ که ده ماه بدرازا میکشد، و تابستان؛ که تنها دو ماه است... در تابستان لابه های بالایی [یخ، آب می شود، اما لابه های زیرین زمین همچنان یخ بسته می ماند،... خاک یخ بسته چون سنگ سخت است و از رویدن گیاه و فرو رفتن ریشه آن در خاک جلوگیری میکند، از این رو در چنین جای، درختان نمی توانند زنده بمانند.

آب به اندرون زمین یخ بسته نمی تراود، و در روی زمین می ماند و برکه و دریاچه و باتلاق می سازد. آب فراوان، خاک را اسیدی می کند، و در چنین خاک گیاهان ویژه کم شمار توان رویدن دارند. اما اینگونه گیاهان را بالیدن، تند است، و سخت جان ترین آنها در برابر چنین سرما، گلسنگها هستند... که بر سنگها نیز می توانند بچسبند و زنده بمانند.

گیاهان سخت جان دیگر خزه و سعد، تمشک باتلاق، خارین و سبزه های دیگر از همین دست هستند.

یک گونه دیگر از این گیاهان، بید مانند اند، که بلندای آنها بیش از پنج سانتیمتر نیست، و روی زمین می خزند»

شاهنامه درباره کیومرث آورده است که:

از او، اندر آمد همی پرورش که پوشیدنی نوئید و نو خورش

در زبان اوستایی واژه «واشتر» چراگاه، و کشتزار است و نیز واژه «وستر» جامه و پوشاک است و چنین پیدا است که نخستین پوشاک سنگها که گلسنگ بوده باشد، نخستین چراگاه مردمان و جانوران آن هنگام دور، در جلگه یخزده ایران باستان، پیرامون دریای خوارزم بوده است و بهمین روی است که هنوز نیز در بیشتر زبانها جنگلها و چراگاهها... را پوشش گیاهی زمین می نامند!

پوشیدنی نو، گل‌سنگ‌ها بودند که هر روز تازه بتازه بر روی سنگ‌ها می‌رویدند؛ و همان گل‌سنگ‌ها، همه روزه خورش نو و تازه مردمان نخستین بود؛ چنانکه امروز نیز گوزن‌های نیرومند در روی برف و یخ جلگه یخزده - که بدنبال گرم شدن هوای کره زمین بی‌الا رانده شده اند - از همین گل‌سنگ‌ها می‌خورند!

اکنون اگر در سخن فردوسی، بجای «پوشیدنی» و «خورش»، واژه‌های اوستایی را بگذاریم، گفتار چنین می‌شود:

«از او، اندر آمد همی پرورش» که «وَشْتَر» هر روز نو می‌شد، و «اوستَر» خورش آنان بود.

\*

این گفتار شگفت شاهنامه، در اوستا یک همانند دیگر نیز دارد، و آن چنانست که «آغل گوسفند» یا جایی که گوسفند را در خود می‌پوشانده است؛ «پسووشتر» خوانده شده است، و خوراک گاو «گوش و استرم» گروهی از آریاییان، در کوچ‌های خود، به سرزمینی رفتند که هنوز آن پوشش و گیاه در آنجا هست، و از آن بهره نیز می‌برند، و آن کشور ایسلند است.

در «افسانه‌های مردم ایسلند» چنین آمده است که:

*Cetratia Islandia* گونه‌ای گل‌سنگ است که در زمانهای باستان، بیشتر، برای خوراک گیاهی از آن بهره می‌جستند، و

امروز نیز، کمابیش این کاربرد را دارد، و سرشار از ویتامین است

نگارنده ریشه نام ایسلند در زبان اوستایی «سرزمین یخ» می‌داند؛ زیرا که «ایسی»، در این زبان برابر با «یخ» است، همراه با پسوند «آند»، که در ایرلند = سرزمین ایر (ایران)، و نپرتلند = سرزمین پارت، و اسکاتلند و انگلند، بر زبان می‌رود.

و نیز در ایران در روستای «پالند» (شاهی ۴۸-۵۴ × ۰۸-۳۶)

«گلند» (گرگان ۵۵-۰۲ × ۰۳-۳۷)

«زلند» (سپاهان ۴۲-۵۱ × ۴۶-۳۲)

و بگونه پیشوند، در روستاهای:

«لند آوا» (مهاباد ۳۶-۳۶ × ۴۵-۱۴)

«لندر» (اهواز ۲۱-۴۹ × ۰۸-۳۲)

«لندران» (سبزوار ۱۹-۵۷ × ۴۴-۳۵)

«لندی» (زاهدان ۴۲-۶۰ × ۰۲-۲۸)

و... «لندن» در انگلستان ...

و بگونه آمیخته، در روستاهای:

«ولنده» (اورمیه ۵۹-۴۴ × ۳۷-۳۷)

«ولندران» (اهر ۴۷-۰۱ × ۴۵-۳۸)

«قلندون» (فیروزآباد ۴۲-۵۴ × ۰۷-۲۸)

و بگونه تنها در:

«لند» (ساری ۵۴-۵۳ × ۲۴-۳۶)

\*

در اوستا، بارها و بارها این واژه با دو کاربرد «جامه» و «چراگاه» آمده است، و از آنمیان:

«چراگاه» با گونه‌های دستوری واشرم (= چراگاه را) آمده است، چونان واشرم (= چراگاه را نیز) و نیز به گونه دستوری واشرونت (= چراگاه دارنده، دارنده چراگاه). نیز جامه و رخت: و شتر، بگونه و شترم.

اکنون گاه آن فرا رسیده است که یکبار دیگر به نام گل‌سنگ در زبان ایسلندی بنگریم، و *cetratia* را با «واستر» بسنجیم!

\*

خوشبختانه در دیگر زبانهای آریایی نیز هنوز این همسنگی میان پوشش و گیاه دیده می‌شود. از آنمیان:

ایتالیایی = سبزه *verdura*، پوشیدن جامه *vestirsi*، جامه *vestito*، جنگل *foresta*، چراگاه *pascolo*

انگلیسی = سبزه *verdure*، چراگاه *pasturage*، جنگل *forest*

فرانسوی = سبزه *verdure*، جامه *vêtement*، چراگاه *pâsturage*، جنگل *forêt*

نگاره گل‌سنگ در بخش نمازستانی دماوند (نگاره از خواهرم آرمان)

بندهش نیز درباره زیستن مشی و مشیانه چنین آورده است:

«ایشان را ... سی روز خورش گیاهان بود ... و خود را (به) پوششی (از) گیاه نهندند.»

درباره نهندن در گیاه اگرچه در شاهنامه سخنی نیامده است، اما در شاهنامه سرخپوستان آمده است که در فرگرد نهم، در هفتم درباره آن سخن می‌رود.

دَد و دام و هر جانور که ش بدید

ز گیتی بنزدیک او آر مید

نشانه آنست که جانوران گیاهخوار (دام) همراه با مردمان به چرا می‌پرداختند، و جانوران گوشتخوار نیز بدنبال خوراک،

همواره جانداران گیاهخوار را دنبال می‌کردند، و همگان با هم می‌زیستند، چنانکه نگاره‌ای از این شیوه زیست را دیدیم، و

اندر این بیگمان باید بودن، که ایرانیان هنگام ساسانی نیز، از پیشینیان خویش این آگاهی‌ها را گرفته بوده‌اند! (بخشی از

داستان ایران بر بنیاد گفتارهای ایرانی، فرگرد پنجم-کیومرث- در دویم-سرزمین پرورش مردمان-)

بخشهایی که در بالا از داستان ایران آورده شد، بیشترش در نامه ای به بهانه دهمین سالگرد بزرگداشت زنده یاد مهندس میراحمد سادات با نام «پیشینه دانش های مهندسی در ایران باستان» (که به راستی سخنرانی فریدون جنیدی در دو مهر سال هزار سیصد و هشتاد و شش در بزرگداشت نهمین سالگرد مهندس سادات بوده) در سال ۱۳۸۷ از سوی موسسه استاندارد و تحقیقات صنعتی ایران، چاپ شده است. فریدون جنیدی در آن نامه ۴۹ رویه ای به بررسی «وورم»های چهارگانه و جدول رسایی مردم، پیدایی اندازه در میان مردمان، سرمای «وورم» چهارم، آتشفشانی دماوند، خانه های زمان جمشید، تنورهای نانوايي، زمین پیمایی خراسان و خاور و باختر و نیمروز جهان و دستیابی به میانه جهان و به گونه بنیادین به دانش اندازه گری (مهندسی) ایرانیان باستان پرداخته است و با گسترده گری فراوان آنها را در داستان ایران بر بنیاد گفتارهای ایرانی بازگو کرده است.

پس از دو نامه «نمونه های نخستین انسان و نخستین شهریار» از آرتور کریستین سن و «پژوهشی در اساطیر ایران» نوشته مهرداد بهار، «داستان ایران بر بنیاد گفتارهای ایرانی» نوشته فریدون جنیدی سومین گونه نگاه بر نوشته های کهن آریاییان بر پایه نگاه روشنگرانه و گزارشگرانه است؛ کریستین سن با نگاه بر اوستا، ودا، نوشته های پهلوی و عربی و فارسی چون شاهنامه، به بررسی داستان نیاکان ایرانیان از کیومرث تا منوچهر پرداخته و به راستی در آنزمان به نام یک نایرانی با دانش ژرف و شگفتش نامه ای را به یادگار گذاشت که هنوز یک نامه ارزشمند و خواندنی به شمار می آید. ترجمه فارسی این نامه را ژاله آموزگار و احمد تفضلی انجام دادند.

پژوهشی در اساطیر ایران در دو بخش، بخش نخست ترجمه نامه های کهن ایرانی درباره آغاز جهان، آفرینش ها، نبردهای نمادین نیروهای خوب و بد و کار جهان و پیوستگی آن با زندگی آریاییان، پایان کار جهان و فرسنگرد از دید ایرانیان زرتشتی ساسانی است، و بهره دوم نامه پژوهشی در اساطیر ایران، بررسی روشنگرانه ای است که آرمان بنیادین نگارنده (مهرداد بهار)، پیوستن ویژه ترین آگاهی ها و باورهای دانشی و نیز نادانشی آریاییان به میانرودان باستان است. دبیره، گاهشماری، سالماری، جشنهای آیینی پایان سال و جشنهای مردگان و یافته های کشاورزی و ... همه و همه پیوسته به دانش و فرهنگ و باورهای سومر، اکد، آشور، بابل، و دیگر تیره های میانرودانی است.

اما نویسنده داستان ایران بر بنیاد گفتارهای ایرانی، شاهنامه را آینه همه نمای دانش و خرد و فرهنگ ایرانیان می داند و اوستا و نوشته های پهلوی را با دید نوشته ای دانشی و فرهنگی و نه تنها نوشته ای دینی، بررسی می کند و با دانشهای زبانشناسی ویژه خودش آنچه دیگران می دانند، می بیند و با سهستن (شهود)، ریشه شناسی، و گزارش می کند. سهستن (شهود) و چشیدن (ذوق) دو ویژگی بنیادین پژوهشهای فریدون جنیدی است و درست همین دو ویژگی است که ویرایش شاهنامه فردوسی او را از چاپ های شاهنامه فردوسی دیگر شاهنامه پژوهان جدا می کند و ریشه شناسی هایش را از دیگر زبانشناسان زبانهای ایرانی جداتر. امروزه در این رشته های دانشی، سهستن و چشیدن را بر نمی تابند و شماری به جنیدی دشنام می دهند و دروغگو و بی دانش و ناخردمند و ... می دانندش و بر سخنانش ارزش نمی نهند. اما بر این باید بیگمان بودن که اگر وی زندگی و مهاجرت نژاد آریا بر اساس روایات ایرانی را نمی نوشت، هیچگاه نامۀ جستاری در پیشینه دانش کیهان و زمین در ایرانویج نوشته مانوئل بریریان نوشته و چاپ نمی شد که شگفتی آکادامی دانشهای نیویورک را در زمینه «زمان سنجی خاموشی آتشفشان دماوند و داستان ازدها» بر انگیزد، و دفتر ارجمند و گسترده آریایی های، کاسی ها و ... در «دانشنامه کاشان» به سرانجام نمی رسید که بگواهی پیشگفتار آن نامه، شگفتی آشکار و پذیرش و آفرین خستوانۀ «مانفرد مایرهورفر» و دیگر دانشمندان زبانشناسی ایرانی را برانگیخت. شگفت است که بریریان و درخشانی هر دو پس از خواندن نامه زندگی و مهاجرت آریاییان در اندیشه نگارش نامه های یاد شده افتادند و چنان نامه کوچکی از دیدگاه شمار رویه، بهانه نگارش آن دو نامه گسترده و شگفت گردید، که سپاسگذاری و بزرگداشت جنیدی از سوی آن دو استاد در پیشگفتارهایشان گواه این سخن است.

به هر روی دفتر نخست داستان ایران بر بنیاد گفتارهای ایرانی در واپسین زینه های رسیدن به دست ایرانیان است و در این نامه با دادن آگاهی های بس ژرف از دانش و خرد نیاکان، زندگی کهن مردمان بر بنیاد گفتارهای ایرانی، از دورترین گذشته ها، از هنگام پیدایی جهان و هستی و آغاز سخنگویی تا هنگام خاموشی دماوند در ۶۰۰۰ سال پیش بررسی می شود.

فریدون جنیدی باورهای ویژه ای دارد که گاه با آنها دشمنانه برخورد می شود و یا با چیزی نگفتن و پوشاندن آن باورها از سوی کسانی که در فرهنگ و زبانهای باستانی ایران استاندند و یا ایرانشناسند، دانشجویان از آنها آگاه نمی شوند و یا به نادرست آگاه می شوند و گاه نیز به آنها می خندند؛ اما گاه می شود که همان باور را کس دیگر بر زبان آورده، اما چون نامش فریدون جنیدی نبوده، نه تنها به وی دشنام نداده اند که او را ستوده اند و بالا برده اند.

او باور دارد که زبان اوستایی کهن تر از دیگر زبانهای آریایی است، و نیای زبانهای آریایی از جمله فارسی کنونی است؛ زبانشناس برجسته سده نوزده راسموس راسک نیز همین را باور داشت و در نامه ای کوچک و جداگانه در ۱۸۲۶ نوشت که زبان اوستا از سنسکریت نیز کهن تر است، چنانکه بیکن در ۱۹۸۸ در «دستور زبان اوستای گاهانی» با بررسی تحول واجهای حلقی آریایی آغازین (هند و اروپایی آغازین) در این گویش در برابر سنسکریت ودایی، داداومند (قاعده مند) و کهنتر از آن است.

فریدون جنیدی باور دارد که نام هندواروپایی نادرست است و باید بجای آن نام آریایی را برای زبانها و نژادهای برگزید که امروز هندواروپایی خوانده می شوند؛ و برگزیدن چایلد باستان شناس برجسته در نامه ارزشمند آریایی ها همین باور را داشت و به کسانی که نام هند و اروپایی را برگزیدند دانشمندانۀ خرده می گیرد و باورهای آنان را ارزیابی می کند و می سنجد و با گذاشتن نام «آریایی ها» بر نامه اش و پیشگفتار تندش بر کسانی که هند اروپایی را برگزیده اند سخت بر آریایی بودن آن فرهنگ ها و نژادها و زبانها پافشاری کرد.

فریدون جنیدی نوشته های پهلوی را به گونه کهن و بر پایه نگارش آنها می خواند و گزینش نوشته های مانوی را برای آوانویسی نوشته های پهلوی ساسانی نمی پذیرد و آوانویسی فرهنگ کوچک زبان پهلوی نوشته مکزی را نمی پذیرد و کهن می خواند؛ نیرگ، زتر، بیلی، بنویست و... از نایرانیان و فره وشی و نوبی و مشکور و عیفی و... از ایرانیان کهن خواندند و برکهن خوانی پای فشرده؛ امروز نیز محسن ابوالقاسمی گرچه در «راهنمای زبانهای باستانی ایران» نوشته های پهلوی را جز زبور پهلوی، نو خوانده، اما در انجمن های دانشگاهی که خود نگارنده در آنجا بوده و با گوش خود شنیده و با چشمانش دیده، وی روش آوانویسی نو را نپذیرفته و نادرست دانسته و کهن خوانی را درست می دانسته و با شگفتی بسیار آشکارا چنین گفت: «من نو خوانی را قبول ندارم برای اینکه همرنگ جماعت بشوم نو آوانویسی کردم تا با دیگر نوشته های امروز یکدست شود». اما خود گفت اندیشه هایی بر روش آوانویسی مکزی دارد و به هیچ روی گواهی های نو خوانان را درست و دانشی نمی داند.

فریدون جنیدی ستایش های محمود را در شاهنامه از فردوسی نمی داند و افزوده افزاینده پس از فردوسی می داند؛ جلیل دوستخواه و رکن الدین همایون فرخ هم چنین باوری را نوشتند.

در همین داستان ایران بر بنیاد گفتارهای ایرانی نخستین بار است که ریشه شناسی تازه ای از نام «ناهیتا» را می بینیم، گاهنبار «همسپندم»، با سرما و گرما و شب و روز و میانه شدن ریشه یابی واژگانی می شود. ...

در روش نگاه جنیدی تنها به آنچه گذشتگان گفته اند بسنده نمی شود و با نشان دادن گواهی ها، سخنان تازه گفته می شود تا دریچه های نو تر و تازه تر بر دانش زبانشناسی ایرانی و ایرانشناسی گشوده شود و گزارشهای پیشین چون برکه ای بی جنبش، نگذردند؛ مانند ریشه بستن در زمان گذشته، که جنیدی آن را از bad (badta گونه دیگری از band است) نمی داند (که d پیش از t بر پایۀ داد(قانون) بارتولومه به s دگرگون شده است). او مادۀ روان(مضارع) این کنش را چون دیگران از ریشه band می داند، اما مادۀ گذشته(ماضی) را از ریشه pas می داند که برابر با بستن است و pašenenītan و pašēnītan در زبان پهلوی از این ریشه برابر با بستن یا بزنجیر بستن است. او نیز واژه «پستو» را از همین ریشه می داند، و fšū در اوستا را برابر با چهارپا (چون گوسفند) از این ریشه می داند؛ در بخشهای دیگر داستان ایران وی، نه چون دیگران که «پشم» را از ریشه آریایی کهنی برابر با مژه می داند، از ریشه fshu و pas با «بستن» و «گوسفند» از یک ریشه می داند و چون نخستین پاک کردن ها و شستن ها را با «پشم» پیوسته می دیده، گستره ریشه نخستین pas را به بستن، گوسفند، پشم و شستن و... می کشاند. این نگاه همان است که لیونارد بلومفیلد با نام «دگرگونی معنایی واژگان، توسع معنایی و...» در نامه جاودانش زبان (با ترجمه فارسی علی محمد حق شناس) به آن پرداخته است.

نمونه دیگر واژه ویشپت višāpṭa□a در ماه نیایش و چند جای دیگر اوستا است. داوری محسن ابوالقاسمی درباره این واژه چنین است: «ویشپت». ظاهراً این واژه بر پنج روز پنجم ماه (از بیستم تا بیست و پنجم) و ایزدان موکل بر آن روزها اطلاق شده است (ر.ک.:: خرده اوستا؛ ص ۱۲۲) «راهنمای زبانهای باستانی، جلد دوم، ص ۱۴۵). چنان که دیدیم ابوالقاسمی برابر این واژه را نوشته است. داوری فریدون جنیدی درباره این واژه: «درباره این واژه معانی فراوانی آمده است: گروهی آنرا ماه چهارده، گروهی روز قمری، گروهی اول ماه آورده اند، اما همه آن معانی به دلیل زیر رد می شود:

در یشت ها و خرده اوستا سه هنگام از ماه ستوده می شود: ۱-انترماونگه یا انتر ماه: اندر ماه که همان ماه شب نخست باشد. ۲- پرماونگه یا پرمه که ماه شب چهارده باشد. ۳- ویشفتمه ماه که از دو بهر "وی" و "شب" ساخته شده است بمعنای جدا از شب، یا ماهی که جدا از شب است و آن شبهای پایان ماه است که نزدیک به سپیده دم بر می آید و در بامدادان، یا روز دیده می

شود. و همین ماه است که در برابر اندر ماه یا ماه شبهای نخست ستایش می‌شود (فریدون جنیدی) «(فرهنگ واژه های اوستایی بر پایه فرهنگ کانگا و نگرش به فرهنگ های دیگر، دفتر سوم، احسان بهرامی، بیاری فریدون جنیدی، ص ۹-۱۳۶۸).

\*\*\*

چنانکه گفته آمد سخن بسیار است و نگارنده به همین چند نمونه بسنده می‌کند، از این چند نمونه می‌توان دریافت که خرد فریدون جنیدی در برابر هر گفتار و اندیشه ای کرنش نمی‌کند، مگر آنکه آنرا با سنج خرد بسنجد، و آنگاه اگر داوری را بخردانه بباید، می‌پذیرد، ورنه در راه دانشی اش همواره در پژوهش باز است و آنچه می‌گوید و می‌نویسد؛ جدا از درستی و نادرستی (که هر مردمی گفتار نادرست و درست در گفتارهای فراوان است و جنیدی از این داد جدا نیست)، روش ویژه خود را داشتن، نترسی، باز نگاه داشتن در همه سوی ها و استوار بودن به نوشته های ایرانی برای دریافت گذشته ایرانیان، ویژه ترین افزارهای وی هستند که یاوران راه دانشی چندین ساله اش گردیده اند. این رشته سر دراز دارد و سخن درباره داستان ایران است. داستان ایران در نگاه جنیدی داستان کشش و کوشش و سختی ها و خستگی ها و اندیشه سخته نیاکان است، داستان با شرم و آزر نگرستن به اندیشه و نگاه دیگران است، داستان بالاندن جهان با جان جهان، داستان سختی مادران آریایی گیهان و داستان روان و فروهر و هما روانان است، داستان باور است نه گروه که گروه بی روشی است. داستان باور است. داستان ایران داستان دین است. داستان ایمان است. ایمان به هر دمی که از نیاکان بجای ماندست و در خور بیمر سپاست.